

پلنی قشقرق

و رکورد جهانی

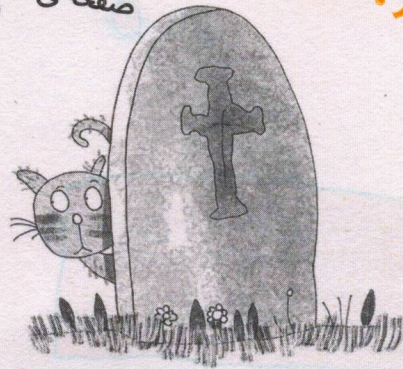
صفحه‌ی ۱۰۳



پلنی قشقرق

در جنگ با خون آشام‌ها

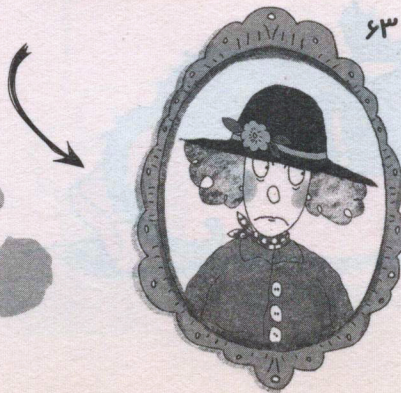
صفحه‌ی ۱۳



پلنی قشقرق

نیمه‌ی پُریوان را می‌بیند

صفحه‌ی ۶۳



فقط به قولِ مامان بزرگ «آهن رُبایِ دردسر» ام. مامان می‌گوید اگر مامان بزرگ همان قدر که حواسش به دوره‌می‌های دوستانه‌شان است، حواسش به من هم بود، این قدر دردسر درست نمی‌کردم. مامان بزرگ هم می‌گوید اگر مامان همه‌اش سرگرم جواب‌دادن به تلفن‌های دکترسیمنت نبود (رئیسِ مامان را می‌گوید که چشم‌هاش مثلِ دو تا تخم‌مرغِ آب‌پز، ورقلمبیده است و به‌خاطرِ همین همه بهش می‌گویند دکتر چشم‌مگسی)، و بابا هم این قدر مشغولِ حل و فصلِ بحران‌های شورای شهر نبود، آن وقت شاید آن‌ها می‌توانستند بحران‌های پلاک ۷۳ خیابان رولینز رود (یعنی خانه‌مان) را حل کنند.

پس همان‌طور که می‌بینید، من خیلی هم تقصیرکار نیستم. مثلاً اینکه آقای بنتلی باکتِ مثلِ موشِ آب‌کشیده شده بود و بوی سیر می‌داد، اصلاً تقصیرِ من نبود. اگر قرار بود مقصرش را پیدا کنیم، این‌ها از همه تقصیرکارتر بودند:

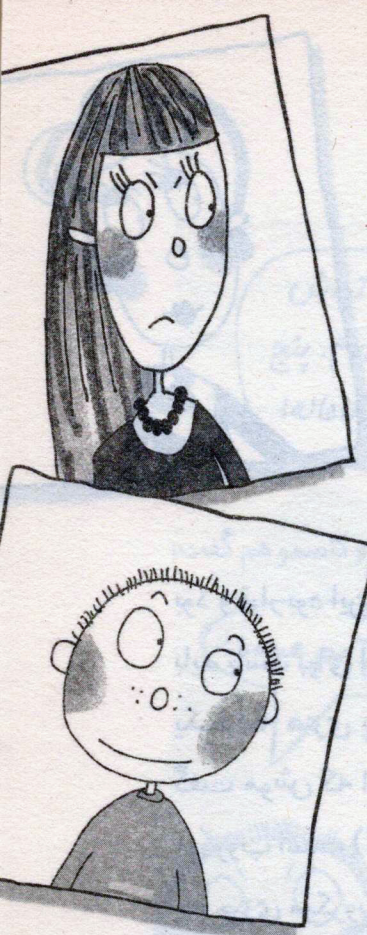
الف) فانم پترسون، معلممان

که مثلِ چوب‌خشک لاغر و دراز است. به‌خاطرِ اینکه بهم گفت دست از سِرِ آن مدادتراش بردارم و هی زور نزنم روی دماغم نگهش دارم. به‌جایش بهتر است مخم را به کار بیندازم و این مسئله را حل کنم که چقدر طول می‌کشد تا یک موش یک دورِ کامل دورِ میز بچرخد، وگرنه وقتی بزرگ شدم، یک دلچکِ تمام‌عیار می‌شوم.

ب) کاسمو مون و بوستر، که با

اینکه یک هفته از من بزرگ‌تر است و پسر هم هست، بهترین دوستم است.

به‌خاطرِ اینکه گفت اصلاً دوست ندارد وقتی بزرگ شد دلچک شود، به‌جایش می‌خواهد شکارچیِ خون‌آشام‌ها شود.





۳. عمه‌دیدی، به‌خاطر اینکه درست و حسابی بهمان توضیح نداد که آقای بنتلی باکت هیچ‌رقمه ربطی به خون آشام‌ها ندارد.

★ ★ ★ ★

ماجرای آنجا شروع شد که زنگ ریاضی بود و قرار بود این مسئله را حل کنیم: «اندازه‌ی یک میز چقدر باید باشد برای آنکه یک موش در ده ثانیه دور آن بچرخد؟». یک‌دفعه هنری پاتس، همان دشمنِ خونی کاسمو، برگشت گفت موش که اصلاً حق ندارد روی میز راه برود، چون پُر از میکروب است (کلاً هنری پاتس همیشه توی نخ این است که چه چیزی میکروب دارد و چه چیزی ندارد). کاسمو هم گفت اگر این جور باشد که هنری پاتس خودش هم اصلاً نباید به میز نزدیک شود، به‌خاطر آن همه میکروبش که از میکروب‌های موش هم خطرناک‌تر است.

آن وسط من هم گفتم:

نگاه‌کنین چه‌جوری مدار تراش
رو روی دماغم نگه داشته‌م. پنج
ثانیه شده تا حالا. فیلی باهاله!

هنری پاتس گفت:

هیچ هم باهال
نیست.

و کاسمو هم گفت:

فیلی هم هست.

